

توسم نرسی به کعبه، ای! ...

آرایش نیروهای اجتماعی در برابر مسائل جامعه: آزادی، پیشرفت و نظم - طرز ساختن جامعه‌ای "خودکفا" - به‌ملتی چه آمده است که نوروز، تقویم، زبان و نمادهای خاص داشته باشد! - هل دادن جماعت به استماع رادیوهای خارجی - نمایش توالدهای مسیحیون و "جنگ میهنی" از تله‌ویزیون - ترقیخواهان جامعه: مشکلات عام اجتماعی و مشکلات خاص خودشان.

گناه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

واژه‌های مشخص، چون کتاب و دیوار و پنجره، کمتر ممکن است از لحاظ تفهیم و تفاهم اشکالی ایجاد کرده یا محسوس سوء استفاده واقع شوند. در هر فرهنگ لغت نیز یکسان تعریف شده‌اند. برعکس، مفاهیمی چون آرمان، صداقت، آزادی که بسته به نیت استفاده‌کننده ممکن است به سرعت مدها تعبیر متفاوت یا بند، نهایتاً ممکن است به آنجا برسند که اساساً معنای مشخصی را عرضه نکنند. افراد، بنا به تفکرات یا تعهدات سیاسی خود، از این کلمات استفاده می‌کنند و بار معنایی آنها را بر اساس نگرش سیاسی خود می‌بینند.

به این ترتیب ، بخصوص در جوامعی که از لحاظ فرهنگ - گسیاسی به کمالی نرسیده باشند ، تدریجا همه چیز "سیاسی" میشود . هربیان و هر فعل و ترک فعل ، قبل از آنکه در معنای راستین خود نگاه شوند ، از پشت حمارها و دیوار ه های تفکرات سیاسی خاص ارزیابی می گردند .

این درست است که دارا بودن "تفکر سیاسی" بخش مهم و لازمی از حیات اجتماعی است ، و سیاستمداران و روزنامه نگاران و دانشگاہیان و روشنفکران و سایر مردم محتاج داشتن آنند و الزاما تمامی افراد نمی توانند پیرو راه واحد و طرز فکر واحد باشند . اما ، این درست نیست که همه چیز تا به آن حد "سیاسی" شود که واقعیات عینی و حقایق ملموس بخاطر تقیدات فکری و بستگی های سیاسی کتمان گردد .

بدیهی است که هر فلسفه و هر جهان بینی ، در نگرش به قضا یا و مسائل ، ممکن است نتایج خاص خودش را حاصل کند . اما تکامل و پیشرفت واقعی وقتی تحقق می یابد که نگرش به مسائل دستخوش تقید و تعصب کور نباشد .

آن جهان بینی در دنیای پرتلاطم امروز معنا دارد که معیارها و اصول آن متوجه مسائل و نیازهای واقعی اجتماع باشد ؛ آزادی ، پیشرفت ، نظم و مهمتر از آن پیدا کردن حد مطلوب تعادل بین آنها و نیز یافتن تعادل لازم میان خواسته های فردی و گروهی با مقتضیات اجتماعی .

چنین است که بعضی مفاهیم ، چون آزادی ، الزاما باید بر ایده ثولوژی ها مقدم شمرده شوند . مسیر اصلاحات و تحولات و نوسازی ها از تحقق آزادی و دموکراسی اهدیت کمتری دارند . آزادی و دموکراسی مقدم یا مؤخر بر ایده ثولوژی . اینست سؤال اصلی .

افراد و طبقات و قشرهای اجتماعی ، آگاه و ناخود آگاه ، هر یک در این باره موضعی خاص دارند . در مقاله زیر ، آرایش نیروهای اجتماعی در برخورد با این موضوع و مسائل پیوسته و وابسته آن در چارچوب وضعیت کنونی جا معه ایران مورد

آرش

بحث و حلای قرار گرفته است .

عرایض بنده در شماره "قبل" آرش " محل بحث و گفتگوها بی شد که تظاهر آن را در مجالس و مباحث دوستانه و "ظاهرا دوستانه" تا حدودی شاهد بودم . البته این گفتگوها فی نفسه سالم است و تبادل اطلاعات و نظریات ناشی از آنها بسیار پرفایده تواند بود . در این ، بحثی نیست . بحث ، احتمالا از آنجا آغاز می شود که عده ای متعصمانه بر مواضع خود بایستند و به هیچ ترتیب حاضر نشوند آنها را تغییر داده ، تعدیل کنند ؛ حتی اگر واقعیات محسوس بر نادرستی آنها حکم نمایند . ارزش برداشتها نظرگاهها و عقاید اجتماعی عمدتا در آن است که منطبق بر واقعیات بوده از نقطه شروع تا نتیجه گیری منسجم باشد . نمی توان در قسمتی از بحث یک چپ دو آتشه بود ، و در قسمتی از مواضع ارتجاعی دفاع کرد ، و ضمنا به مطالب میان آندو که جاذبه دارند نیز تمایل نشان داد . البته شاید بتوان بسیاری از این کارها را کرد ، به شرط آنکه آنها را در قالب برنامه های استراتژیک و تاکتیکی معینی جای داد . آنوقت ارزش آن در روشنی برنامه و صداقت در اجرای آنست . یعنی که مثلا نمی توان دنبال تحقق فوری شعارها و هدفهایی بود که با منافع و هدفهای سایر گروهها و اجتماعی متفاد باشد ولی در عین حال با آن گروهها ، ابراز همدلی نیز کرد . در این صورت ، مشت مازود باز شده و عدم صداقتمان به سرعت بر همگان آشکار خواهد گردید . برای دوره های معین تاریخی - اجتماعی باید برنامه های معین داشت و تا حد امکان ، صادقانه به دنبال تحقق آنها بود . معنای تعادل فکری و تساهل همین است . خارج از آن غالبا یا نا آگاهی و تعصب کوراست یا نیرنگ .

"گالبرایت" اقتصاددان سرشناس ، معیار موثر در پیشرفت جامعه را "ترازیا تعادل اجتماعی" می داند . احتمالا تنها چنین تعادلی است که از قطبی شدن جامعه - که نهایتا به انفجار آن منتهی می شود - جلوگیری می کند .

رمزاملی بدبختی جوامع عقب مانده احتمالا در همین است . هسته "آغازین و منفی در رابطه" علت و معلولی عناصر توسعه - یا کانون اصلی "دایره" شیطانی" فلاکت و عقب ماندگی - به جای متعارف با آنکه در اقتصاد و تولید و امنیت و مدیریت جامعه باشد ، شاید عمدتا در همین موضوع باشد . سایه ای تیره از فقر فکری که چشمان را بردیدن حقایق ،

خواستها و امکانات کور می‌کند. به جای آن تعصب می‌آفریند. اندونزی و کامبوج و عراق و عربستان ندارد. درهمه جا شاهد کوردلی متعصبانه و متحجرانه‌ای بوده‌ایم که در راه آنچه که بحق می‌دانند (و فقط خود "ملاحیت" تشخیص دارد)، از کشتار و قهر و استبداد ابایی ندارد. ساختن جامعه را نه بر پایه تفاهم، منافع مشترک و مشارکت عمومی که بر مبنای تسلط قهرآمیز و آمیخته به خشونت گروه و دسته‌ای خاص جستجو می‌کند.

تشخیص نسبی بودن مفاهیم و قضایا فقط تکلیفی برای دیگران است. وگرنه خود ما کمال مطلق هستیم و هر آنچه می‌گوئیم و فکر می‌کنیم نه با ادراک و قبول عام که با شتاب و فشار باید پیاده شود. ضرورتی ندارد که ما هم خواسته‌های جماعت دیگر را ملحوظ داریم. اگر هم

عکس‌العملی نشان دادند یا هزار بهانه و تهمت شرعی و عرفی سرکوبشان می‌کنیم. وسیله‌ها بسرعت بصورت اصل هدف در می‌آیند. "تاکتیک"‌ها آغاز می‌شوند. استفاده از هر چیز بعنوان وسیله مشروعیت می‌یابد. بر اختناق و فاشیزم سلام!...

چنین است که جامعه قطبی می‌شود. فاصله‌ای مرکب از نیروها را از یکدیگر جدا می‌کند. اختلافات کین توزانه به جان همه آتش می‌زند. عاقل‌ترها که راه صواب و پیروزی را در وحدت اصولی، تحمل دیگران، و تساهل و صبر می‌دانند، در تب و تاب احساسات کور از میدان بدر می‌شوند. عاقبت کار چیست نمی‌دانم. اما مشکل بتوان تصور کرد که بدون اتحاد و یکدلی مردم و روشنفکران و کارشناسان و دولت‌مردان کسی قادر باشد جامعه را برپا نگاه داشته و نو سازی کند. جهان امروز عرصه شیاطین است و سیاست‌های شیطانی. نفاق و دشمنی رهبران و روشنفکران - که دو عنصر حرکت دهنده جامعه هستند - فقط راه شیاطین را هموار خواهد کرد. ابر-های تاریک در افق فراوان است. سیاهی که آمد به هیچکس رحم نخواهد کرد. برای کوبیدن سیاهی‌ها و شیاطین، همگان را تساهل باید!...



داشتن یا نداشتن تحمل و تساهل از طرف گروه‌ها و قشرها ریشه‌های عمیق تاریخی و اجتماعی دارد که به ساختار آن گروه‌ها و منافع مصادی و

۴

آرش

مواضع قدرت اجتماعی و سیاسی آنها وابسته است. بنا به همین میانی است که نیروهای اجتماعی آرایش می‌گیرند. افراد و گروه‌هایی نفع خود را در سیطره ارتجاع و استبداد تشخیص می‌دهند. افراد و دسته‌هایی دیگر خواهان تحول و ترقی می‌شوند، و گروه‌هایی ثالث، پیشرفت و نوسازی را در قالب هدف‌های چپ و چپ افراطی می‌بینند.

هریک از این گروه‌ها، لااقل از زمان برخورد با تمدن و فرهنگ غرب و بعد از انقلاب مشروطیت، مواضع فکری و اجتماعی معینی پیدا کرده و در تحقق آنها کوشش و مبارزه داشته‌اند. استبداد، در قالب نظام سلطنتی خودکامه تا انقلاب اخیر، غالباً دست بالا را داشت. نیروهای ملی ترقیخواه و چپ‌ها با آن مبارزه داشتند. اما، ارتجاع ضمن داشتن بعضی تفادها، عمدتاً با آن همدست بود. تاریخ دو قرن اخیر ایران، پر است از موارد اتحاد استبداد و ارتجاع.

برنامه‌های نو سازی امیرکبیر را چه کسانی با شکست مواجه ساختند؟ همینطور آنچه را که سپهسالار در سرداشت. عناصر اصلی انحراف جهت انقلاب مشروطیت، قبل و بعد از پیروزی آن، چه افرادی بودند؟ در فرجامین روزهای سلسله قاجار، چه عواملی مانع برپایی جمهوری شدند؟ مثالهای روشنی که تا به امروز می‌توان عرضه کرد.

اشتباه نشود. منظور آن نیست که مسئولیت آن همه ناکامی و شکست فقط به عهده قشرون گذاشته شود. مسلماً سلاطین و اطرافیان ذینفع درباری و شبکه‌ای از ملاکین بزرگ و سایر صاحبان جاه و مال و نفوذ نیز، در این موضوع سهم عمده‌ای داشته‌اند:

"... اما دستهای نیرومندی در کار بود، بدخواهسان (مخالفتان ترقی و استقرار نظام قانونی در اوایل سلطنت مظفرالدین شاه) از هرسو به کارشکنی برخاستند و دروغ‌ها ساخته همه را به دشمنی برانگیختند و "مقربان حضرت و اجزاء خلوت همایونی جمعی بواسطه برنیاوردن مقاصد و منویات فاسده از قبیل اضافه مواجب و انعام و تیول و غیره کینه‌آورا دردل داشتند و پاره‌ای دیگر وعده فریب و وعد و وعید... امین السلطان را خوردند و در نزد مظفرالدین شاه آنچه توانستند به هراسم و عنسوان بیشرمانه عرضه داشتند.... و حاجی محسن خان مشیر-

الدوله ، که با امین الدوله دشمنی داشت ، به شاه گفت
اگر امین الدوله یک ماه دیگر بر مسند صدارت باقی بماند
دولت قاچاریه را منقرض خواهد کرد و این گفته او به
هنکامی افتاد که ولایحه‌ای به شاه داده و در آن گفته
بود: " نخست باید ماهانه شاه به اندازه باشد تا بتوان
به دیگران ماهانه به اندازه داد. "

اجمالاً این مخالفت‌ها با ضدیت علماء دست بدست هم داده
باعث شد که شاه از او بی‌مناک و نگران شود و از کار
برکنارش کند. " *

بحث برای این است که تمام این گروه‌ها ، ضمن آنکه طبیعتاً
یکدیگر تعارض و تضاد داشته‌اند ، در موارد و مقاطع تعیین کننده در
کنار و جوار هم بوده‌اند . هر یک به منظوری ، اما با نتیجه مشترک عقب
نگه داشتن مردم و جلوگیری از مشارکت آنها در امور و بطور خلاصه :
پیشگیری از تحقق حکومت قانون و استقرار حاکمیت ملی .

واقعاً ارتجاع بجز این معنایی ندارد ؛ دل بستگی به سنت‌ها
و احکام و آداب قدیم به میزان پرستش آنها ، جهد برای باقی نگه
داشتنشان ، و کوشش برای جلوگیری از تحول و نو سازی .

آن وقت که مدارس جدید در ایران در شرف برپایی بود ، چه
کسانی با جد و جهد سعی داشتند مانع شوند؟ آیا جز این بود که اتحادی
از ملاکین ، صاحبان نفوذ و قشریون به این تاسیسات جدید دردهسات و
شهرها حمله می‌بردند؟ با قانون و نهادهای قانونی چه کسانی به عداوت
برخورد می‌کردند؟ آن وقت که دروغوای قیل از مشروطیت ، مردم ابتدا
خواهان عدالتخانه بودند و بعد از آن برپایی نهادهای سیاسی و قانونی
را خواستار شدند که قدرتهای مطلقه را بنبغ جامعه تعدیل کنند ، طرف
آنها چه کسان و چه گروه‌هایی بودند؟

بستگی و وابستگی به زر و زور ، نقطه اتحاد نیروهای ارتجاع و
استبداد در طول تاریخ اخیر ایران بوده است . به قول قاضی :

ای سیم ندانم توبه اقبال که زاوی کز مهر تو فرزند کشد کینه مادر
* از صبا تا نیما - یحیی آرین پور - شرکت سهامی کتابهای جیبی - جلد
اول - چاپ پنجم - ۱۳۵۲ - ص ۲۷۴ .

بی یاد تو زاهد نکند روی به محراب بی مهر تو واعظ ننهد پای به منبر
شوخی که به دیدیم جهان ننگرد از کبر پیش تو سجود آرد و بر خاک نهد سر

بخاطر همین زر و زور چه بسیار قریحه‌ها و استعدادها که توانایی
و باروری خود را ضایع کرده در خدمت و ستایش این و آن گذاشتند. چه
سوء استفاده‌ها که سیاست‌های خارجی نکردند و قس علیهذا.

عکس العمل اجتماعی اتحاد نامقدس استبداد و ارتجاع، طبعا
برآمدن نیروهای مخالف آن بود. نیروهای سلیم النفس ملی قدرت
گرفتند که بلحاظ محدودیت امکانات داخلی و مخالفت‌های خارجی
ناگزیر با حزم و احتیاط عمل کرده در خط اعتدال بودند. روحانیون
مترقی، مخالفین استبداد، طرفداران حکومت مردم، و خواستاران
تحول اقتصادی و سیاسی و اجتماعی، عناصر تشکیل دهنده این نیروها
بوده و هستند. همچنین، نیروهای چپ برآمدند که هدف‌های افراطی
داشتند.

پیروزی انقلاب اکتبر در ابتدا، نقطه امید برای تمامی
نیروهای خواهان تغییر بود. اما، بتدریج که نظام شوروی بر اساس
استبداد حزبی شکل گرفت و قصد جهان‌گشایی کرد، فاصله آن با نیرو-
های ملی بیشتر و بیشتر شد. در داخل جنبش چپ نیز تحول مهمی اتفاق
افتاد. البته، این تحول منحصر به ایران نبود. در همه جا، بخشهایی
از این جنبش با تسلط کمینترن و "حزب مادر" به مخالفت برخاستند. چنین
بود که چپ‌های به اصطلاح مستقل و چپ‌های وابسته شکل گرفتند. هرچه که
چپ وابسته افزونی توان و قدرت خود را در نزدیکی و سرسپردگی بیشتر
به "حزب مادر" دید، چپ‌های مستقل به نیروهای ملی نزدیک و نزدیکتر
شدند. آن وقت بود که برنامه‌های خاص و تاکتیک‌های موزیانه، چسب
وابسته برای بدنام کردن نیروهای ملی آغاز شد.

در شرایط معمولی، فرض بر آنست که چپ‌ها باید از قدرت گرفتن
نیروهای ملی شادمان بوده از آن حمایت کنند. زیرا که برآمدن این-
نیروها باعث رشد صنعت و کشاورزی، توسعه آموزش، آگاهی و مشارکت
مردم، و نهایتا تشکیل سیاسی و حرفه‌ای آنها خواهد شد. یعنی عواملی که
بطور طبیعی ریشه‌های ارتجاع و استبداد و تراکم ثروتها و منافع کلان را
در داخل معدوم کرده و از لحاظ خارجی استقلال ملی به انگیزه منافع
خاص داخلی منجر می‌شود.

اما، چپ وابسته، که در اطاعت بی چون و چرا از "حزب مسادر" منافع آنرا بر تحول طبیعی جامعه مقدم می‌دارد، دستورداشت و دارد که مقدمات تحقق مدلی خاص را فراهم کند. پس تضاد آن با نیروهای ملی‌روز بروز آشکارتر شد. به تبعیت از سیاست "مادر" گاه مستقیماً با عناصر صری هم آواز شد که از هدفهای اصلی نیروهای ترقیخواه ملی هستند. در این مسیر، شعارهای انحرافی داد، شیوه‌ی تهمت زنی و هتاک‌پیش‌گرفت، به سیطره‌ی احساسات و تعصبات کور دامن زد، و به جد کوشید تا عاطفه و احساس و تقید را جایگزین تعقل و برداشتهای خردمندانه کند. با امکانات فوق‌العاده‌ای که در اختیارش قرار می‌گرفت در نیروهای دیگر نفوذ کرد. از طریق عوامل و جاسوسان خود، سعی در منحرف ساختن مسیر افکار و حرکت دیگران کرد و در موارد مهمی نیز موفق شد.

دریغا که چشم خرد بسته ایم
زیبهده کوشش به جان خسته ایم
گروه دگر دزد گوهر شده
به گنجی که ما راست اندر شده

زیگزاگهای چپ وابسته در مخالفت با دکترومدق و جریان اصیل ملی شدن نفت، تعدیل این مخالفتها به هنگام ضرورتهای "تاکتیکی" بعدی و رجعت دوباره به مخالفت با نیروهای ملی بعد از انقلاب اخیر همگی مویب آنست که بدرستی میدانند دشمن اصلی آنها چه نیروهای سی هستند. نیروهایی که طیفهای وسیعی از جامعه، شامل روحانیون روشن-بین، روشنفکران، صاحبان حرف و تخصص، دانشگایان، کارمندان، معلمین و نیز بخشهای مهمی از چپ مستقل را در بر می‌گیرد. اگر که نیروهای ارتجاع و استبداد، به دلیل کهنه‌گرایی، وابستگی و عدم کفایت محکوم به شکست هستند، برعکس، نیروهای ترقیخواه را شرایط تاریخی و امکانات عینی فراراه است. در صورت بقدرت رسیدن این نیروها، هر چند ممکن است در نهایت معطوف ساختن جامعه‌ای با مظاهر چپ شوند، اما الگوی آنها با "مدل منظور" چپ وابسته تفاوت داشته و مسلماً واجد ارزشهای دموکراتیک بوده از وابستگی به "حزب مادر" ببری خواهد بود. پس دشمن واقعی اینانند و نه عناصر استبداد و ارتجاع. درست است که این موضوع با ایده‌تولوژی مربوط تناقض دارد، اما المامور معذور!...*

* دوستی می‌گفت که هدف "رفقا" در مرحله اول استقرار نظام کمونیستی در ایران نیست که امکاناتش مفقود است. بلکه در صدند که مدل "تجویز شده" برای ممالک جهان سوم چون الجزایر و سوریه و یمن جنوبی را در

شاهتها و منافع مشترک ایندو منحصرا در مخالفت با نیروهای ملی نیست. شیوه های حکومتی آنها نیز از قرابت های تام برخوردار است؛ سرکوبی مخالفان به قهر، انحصارطلبی در داشتن حزب واحد، روزنامه های یکدست، تبلیغات متمرکز، در انتماب افراد به سمت ها و مقامات و دارا بودن نهادها و افراد غیرمسئول و فراتر از همه چیز ("حزب مادر" در شوروی ظل الله در ایران و قس علیهذا). به عبارت دیگر، منکر بودن حاکمیت واقعی مردم یا بازی با آن.

چنین شیوه های حکومت که به مردم و به حاکمیت ملی متکی نبوده و معطوف دستگا ههای امنیتی و فشارهای سازمان یافته باشد، بخصوص در کشورهای کوچک، ناگزیر محتاج حمایت قدرتهای خارجی خواهد بود. موج مخالفت های مردم را برای مدتی می توان سرکوب کرد، اما در درازمدت، لاجرم، احتیاج به قدرتی خارجی محسوس خواهد شد که امکانات ادامه فشار را فراهم کند.

از هر شاهتی بیشتر، شاید قرابت درواژگونه کردن حقایق باشد. سیطره، دروغ. همان آفتی که قرار بود این ملت و مملکت از شر آن مسمون باشد. متن کتابها و دایره المعارف ها، بنا به طبع و حکم حاکم، بارها و بارها تجدید می شود. مغزهای کوچکی که تصور دارند، با تفسیر متون چاپی و اقعبتها نیز عوض خواهند شد. رسوایی تاریخی! مثل اینکه آن پسر خلقهای جهان، آن "ظل الله" مدعی، یا آن رهبر جماقداران اس.اس. با دست بردن در متون، توانستند تاریخ را از قضاوت درست و حرکت خود باز دارند.

و آن وقت، انکار تعقل و خرد. یک کمونیست، یا بلونرودا، در خاطراتش می گوید: "... اما عقل دست بالا را می گیرد و عقل است که حافظ

ایران پیاده کنند: دولتی قاهر، حزب واحد حاکم، همه چیز دولتی و... البته خود آنها نیز می دانند که در این مسیر احتمالا از قربانیان خواهند بود، چنانکه در آن کشورها نیز بوده اند، اما این استراتژی در نهایت به نفع "بزرگ رفقا" است.

عدل است که باید بردنیا فرما نروایی کند". شاعری که شیلی را بسیار دوست می‌داشت گفته بود:

"از چیزی که خوشم نمی‌آید این شعار است. یعنی چه با منطق یا جبر؟ البته که منطق همیشه با منطق *".

همان کمونیست در جای دیگری از همان خاطرات می‌گوید: "هنگامی که من و اهرنبرگ در فرودگاه پکن پیاده شدیم برایمان سخت بود که آن دوگونه لبخند را از هم بازشناسیم (یکی آن لبخند چینی که طبیعی است متعلق به روستائیان و اکثر ملت چین است، و دیگری آن لبخند زودگذر مصنوعی را که می‌توان زیربینی چسباند و برداشت: لبخند ما موران). بهترین و واقعی‌ترین آنها روزهای بسیاری همراهمان بودند. اینها لبخند دوستان نویسنده، شاعر و داستان‌نویس ما بودند که با مهمان نوازی صمیمانه‌ای از ما پذیرا شدند. همه انگلیسی یا فرانسه می‌دانستند. همه را سال‌های بعد "انقلاب فرهنگی" در خود بلعید. اما در زمان دیدار ما اینها گل باغ ادبیات چین بودند..."

چه والاست این احکام و قضاوت‌ها در یک خاطرات زیبا و انسانی. "جانهای شیفته" اتحاد و یکپارگی دارند. فریب تعصب و تحجر، و توسل به رجاله‌ها، راهی به جانهای آزادندارد. انسانیت و ارزشهای بلند آن کمونیست و آزادیخواه، ملی و غیرملی، مذهبی و غیر آن نمی‌شناسد. تداوم انسانیت به این ارزشهاست.

نرودا و ایلیا اهرنبرگ شاعر قهرمان سرخ‌ها در قطاری عازم

پکن:

"... اهرنبرگ با گفته‌های شکا کانه و مطایبه آمیزش مرا سرگرم می‌کرد. او یک روسی میهن پرست بود ولی درباره بسیاری از جنبه‌های زندگی آن دوران با لبخند تمسخرآمیز بحث می‌کرد... غزل (عاشقانه) او را برای فرانسه پنهان می‌خوانم. زیرا در آن دوران اتهامات "کوزمپولیتانیزم" (مردود شمردن تعصب میهنی؛ جهان وطنی) در روسیه بسیار معمول بود. روزنامه‌ها اغلب به مردم اتهام "اصلاح طلبی"

* خاطرات نرودا - ترجمه هوشنگ بیرنظر - انتشارات آگاه - تهران -

۱۳۵۹ - ص ۶۳

(رفورمیسم) میزدند... بیشتر آنچه اهرنبورگ نشانم داد درسیاهی شب تاریک استالینی ناپدید می شد و به نظر من علت ناپدید شدن آنها جنبه، مخالف و ضدیت اشعارش با اوضاع و احوال سیاسی روز بود.

" اهرنبورگ... شکاک دیرین و مرد بزرگ بال و پرسوخته ای بود. چشمانم به تازگی به آن انقلاب بزرگ باز شده بود و به جزئیات مشغول آن توجهی نداشتم. در بی سلیقگی های رایج آن و آن پیکره های طلا و نقره مال شده، چیزی نمی دیدم که مخالفتم را به شدت برانگیزد. گذشت زمان ثابت کرد که حق با من نبوده است. اما کمان نمی کنم که حتی اهرنبورگ عظمت تراژدی را درک می کرد. کنگره، بیستم اهمیت و عمق آن را به همه، ما نشان داد... * "

آری، چنین است قضاوت انسانهای آزاد، کمونیست های آزاد، و جانهای شیفته، ارزشهای انسانی. تعصب و تحجر راه را بر خرد سدی می کند. جامعه را بدون خرد و به دور از ارزشهای انسانی نمی توان ساخت. می شود به صورتی اداره کرد و پیش برد اما برای مدتی محدود. معیارهای انسانی مدیریت جامعه: آزادی، پیشرفت، نظم، و یافتن حد مطلوب تعادل میان آنهاست و سازش دادن امیال و خواسته های فردی و گروهی با منافع و مقتضیات

* نه آنکه نرود یا لکل نسبت به آنچه در چین و شوروی گذشته، بدبین است. برعکس، در قسمت هایی به هیجان می آید و آن را بازگویی کند. نهایت آنکه بینش او از آن مرد روشن بین دنیا دیده ای است که قدرت تمیز دارد. از کوردلی و تعصب بری است و گرانیهایی ارزش های انسانی را در زیر بوم زندگانی طولانی و پرفراز و نشیب خود به جان احساس و لمس کرده است:

" (پل الوار) شاعر پاکترین عشق ها، آتشی به زلالی ظهر آفتاب، در روزهای فاجعه آمیز فرانسه قلبش را در دل میهنش کاشت و از آن آتشی روئید که در سرنوشت نبرد قاطع بود. بنا بر این طبیعی بود که به صفوف حزب کمونیست بپیوندد. کمونیست بودن برای الوار به منزله، اثبات و تأیید ارزشهای انسانی و انسان دوستی با شعرش و با زندگی اش بود... "

متعصبین، اعم از قشریون راست و سرسپردگان چپ، و نیز عوامل استبداد به ذات خود، با این معیارهای انسانی سرسازش ندارند. آزادی دکان آنها را تخته می‌کند. پیشرفت هم بساط آنها را برمی‌اندازد. پس نظم را به شیوه خود تفسیر می‌کنند: سلطه، قهر آمیز گروه‌ها و جناح‌هایی خاص که حافظ "انضباط" باشد. "تعادل" در اطاعت کورکورانه، اکثریت عام است از دستورات وهوی وهوس اقلیتی خاص. ضرورتی ندارد امیال ما با منافع اجتماعی هماهنگ شود. ما برگزیده‌ایم که مره را شبانی کنیم. پس یا حق!

"جهان وطنی" نیز مطابق ساخت مقید فکری به "وحدت مطلق" تعریف می‌شود. وحدت مبتنی بر کثرت؟ ایدا. ایدا. همه چیز یکدست و یک رنگ. مرده و بدون تنوع و فارغ از نشاط و شادمانگی و آزادگی. چنین است که ملت کوچکی که متکی به فرهنگ غنی خود زنده است چون خاری به چشمان ما فرو می‌رود. به ملتی کوچک، به رفه‌ای حقیر، چه آمده است که نوروز و شعاری از آن خود، تقویم خاص، زبان تجا و ادبیاتی گرانبها داشته باشد. بالاخره هم کسی نفهمید علامت شیروخورشید - که اساتید نشان دادند هیچ پیوندی با طاغوت و طاغوتیان نداشته و برعکس نمادی تاریخی و ملی و مذهبی بوده است - چرا از میان برداشته شد. این چنین می‌خواهیم جامعه‌ای "خودکفا" بسازیم! ...؟

ترقیخواهان؛ نقاط قوت و ضعف

طیف‌های مختلف وطنخواهان ترقیخواه، از کسبه و تجار ملی و روحانیون مترقی و کارمندان و روشنفکران معتدل گرفته تا جناح‌های واقع بین چپ مستقل، در بسیاری از آنچه گفته شد (آزادی، پیشرفت و نظم) به طور کلی اتفاق نظر دارند. همین موضوع نقطه قوت اصلی آنها است. یعنی که بخودی خود اکثریت قریب به اتفاق ملت را به دنبال دارند. به همین دلیل، آنها از آزادی ترسی ندارند. چون استقرار نظام دموکراتیک خود بخود، به نفع آنها تمام خواهد شد. وحشت از آزادی متعلق به آنها نیستی است که می‌خواهند اقلیتی و احکام آن را بر اکثریت تحمیل کنند. آرمانها و ارزشهای وطنخواهان ترقیخواه با خط اصلی پیشرفتهای فکری و ارزشی و علمی "انسانیت" منطبق است. برخلاف دستجات دیگر، اینان از این لحاظ دچار تناقض‌های نابودکننده نیستند. نیازی به احتجاجات مبهم و

پریپیچ و خم ندارند که تضاد ذاتی برداشتهای خود با مسائل جهان امروز را توجیه کنند. آنچه که ارزشهای فکری نهان اما حاکم بر توده های مردم را میسازد نیز عمدتاً منشعب از آنهاست. مردم، آگاه و ناخودآگاه، ارزشهای خود را از آنان میگیرند. حکم محکومیت جباران در رژیم گذشته را هم اینان سالها پیش صادر کردند. آن زمان که جباران برای توضیح و توجیه خود دست و پا میزدند، حتی اگر حرف و عمل درستی هم در چنته داشتند گوش عبثی میکردند. چون مردم، متاثر از عقاید و ارزشهای ما خود خود چیزی از آنان باور نداشتند. ورشکستگی و بی اعتباری اخلاقی بزرگترین ضعف آن رژیم بود. مردم به خودش و حرفش بی اعتقاد بودند. پس مشروعیت نداشت.

روزنامه ها را در اختیار داشت که از صدر تا ذیل وقف ستایش های فردی و شخصیت پرستی بودند. دستگاه سانور با قدرت برقرار بسود. رادیو و تله ویزینون لحظه ای از تبلیغ و تملق فروگذار نمی کردند. در انتخاب و نمایش فیلم ها نهایت "دقت" معمول می شد. سیطره "فساد و دروغ و فرومایگی و تملق" اما مردم باور نداشتند. پس به دنبال چیزهای دیگر بودند. یک اعلامیه "انتقاد آ میز مخفی دست بدست می گشت". "شب شعر" به صورت یکی از با معناترین تظاهرات سیاسی در می آمد. هر یک از تجمعات غیر سیاسی که مردم در آن حضور می داشتند به سرعت ظاهرا یا در بطن معنایی سیاسی می گرفت. و این "اغتنام فرصت"ها چون مشت محکمی به جباران حواله می شد. تاریخ تا چه اندازه مکرر است!

با بد قبول کرده در هر شرایط، فارغ از تشبیهات قدرت سیاسی حاکم، مردم قضاوت خود را دارند که از عوامل و عناصر اصل، درون خود میگیرند. هر چه که در رادیو نعره بزنند، اثر معکوس دارد. تمام روزنامه ها را از عکس و تفصیلات پرکن و در مناقب بزرگان قلمفرسایی کن. دروغها را آنقدر بزرگ بگو که روی گوبلز سفید شود. معهذاً، مردم به حکومتی که از آن خود ندانند اقبال نخواهند کرد. تاریخ داو را این ادعاست، از عهد آدم تا امروز روز!

یاد این بگروبیندهای مطبوعات داخلی و خارجی افتادم. به راستی همین هم مانده است که با این رادیو و تله ویزینون نمونه، آخرین راهها را هم بر خبرنگاران و نویسندگان و نشریات ببندیم که آنچه به دست مطالعه کنندگان می رسد از اینهم بیشتر خالی و بی خبر و بی تفسیر باشد. از چه راه

آنها که به قدرت حاکم تمایل دارند و برداشتها و قضاوتهای خود را مبتنی بر آن جرح و تعدیل می‌کنند با مردم نیستند. قدرتها می‌آیند و می‌روند. آنچه که می‌ماند اصالت و احکامی است که با ارزشهای انسانی و با تکامل بشری منطبق باشد. سیاست بازی‌ها، حقارت‌ها و فرصت‌طلبی‌ها، هرچند که برای مدتی دست بالا بیاورند، در غایت امر محکوم هستند. با حقارت و افراد حقیر، با ظلم و افراد ظالم، با طمع و افراد طماع، و بسا ستم و ستمکاران نمی‌توان به جنگ تاریخ رفت. چه حیف که همیشه عده‌ای هستند که گمان دارند این درسها برای دیگران است و شخص شخیص آنها مستثنی هستند! *

* اینگونه افراد اختصاص به طبقات یا گروههایی خاص ندارند. از استاد و کارمند و روشنفکر و مردم عادی را در بر دارند تا آنها که در لباس دین آن کارهای دیگر می‌کنند. بعضی‌ها هم هستند که در همان لباس دین باعث آنند که دین رنگ نبازد و در دلها باقی بماند. استاد علی تهرانی از این نمونه است. پارسا و شجاع و آگاه به منافع دین ملت. نگاه کنید به مصاحبه ایشان تحت عنوان "دکتر ممدق از سردارهای ملی این مملکت است" در پیام جبهه ملی، شماره ۵۷، ۱۹ اسفند ۵۹. این مرد صادق دچار توهم نیست. تعصب هم ندارد و آنجا که لازم باشد با قاطعیت بر سر هم کسوتان خود می‌توپد. اسرار نهان را بازگو می‌کند، و می‌داند که دین تحت چه شرایطی می‌تواند، آنطور که در قضیه تنباکو، انقلاب مشروطیت، یا انقلاب اخیر، نشان داد، مبنای مبارزه با استبداد و فساد و خروج استقلال و آزادی باشد.

بقیه پا ورقی از صفحه قبل
بهنرمی‌توان جماعت را به استماع رادیوهای خارجی سوق داد. این مرضی را که به جان عده‌ای افتاده است هیچ ناهد بوده‌اید؟ از صبح تا شام چون دیوانه‌ها از این ایستگاه به آن ایستگاه هجوم می‌برند. بعضی‌ها که چند رادیو خریده‌اند، می‌داد که فرصتی از کف برود! فعلا که رادیوهای "شیطان بزرگ"، "اشغالگران فلسطین"، و "عزیزان تایمزنشین" در بورس است. تا بعد چه پیش آید.

ظاهرا از این موضوع غافلیم که در دنیای کوچک شده امروز، سانسور و فشار را نیز راههای دیگر باید! به قول عزیزانی که این شعر در مناسبت‌هایی تکیه کلام اوست:

آینه چون عیب تو بنمود راست خود شکن آئینه شکستن خطاست!

آرش

وطنخواهان ترقیخواه، اما، علیرغم تمام نقاط قوت و فرصت های تاریخی مناسبی که در دسترس دارند، واجد ضعفهای عمده ای هستند که همیشه باعث دردسرو شکست و عقب ماندگی آنها شده است: فقدان برنامه، عمل منجز، محافظه کاری و رودربایستی و ضعف رهبری.

تجارب قرون اخیر به روشنی نشان می دهد که ملیون هرگاه رهبر یا رهبرانی فراهمند یافته اند به سرعت خواص وجودی خود را ظاهرا ساخته اند. نگاه کنید به قبل و زمان انقلاب مشروطیت، نهضت ملی شدن نفت، و انقلاب بهمن ۵۷. رهبرانی با خصوصیات جهان بینی، قاطعیت در موارد لازم، و هنر جذب مردم غالباً موفق بوده اند. با محافظه کاری و رودربایستی نمی توان رهبری طراز اول شد. بی اختیار مهندس بازرگان متبادر به ذهن می شود که چه فرصت تاریخی مفتنمی را از دست داد. هر چند که در سایه رهبری فراهمند بود، احتمالاً با قاطعیت بیشتر می توانست تا شیره مراتب بیشتری داشته باشد. به مسند قدرت آمد و رفت، بی آنکه به روشنی برای مردم ثابت کند از لحاظ چگونگی اداره، جامعه دنیال چه چیزهایی باید بود.

از نظر این بحث، مهم نبود که حتما در کار خود موفق شود (که به راستی هم بعید نبود). مهم تر آن بود که با قاطعیت، سیما و جهتی برای حرکت ترقیخواهان، در قدرت یا در اپوزیسیون، تصویر کند تا مردم امیل، فارغ از اختلاف نظرهای جزئی، بتوانند به دوران گرد آیند. برنامه ای حداقل، برای تمامی افراد بصیر و با حسن نیت. آنکار که مصدق کرد و پافشاری او در مشی ضد استعماری و ضد استبدادی و ترقیخواهی شالیان در آلمان مردم بود و خواهد بود.

زمان بازرگان زمانی نبود که متناسب با آرامش و محافظه کاری بیش از حد وطنز و هزل باشد. پرده های رودربایستی از چپ و راست باید دریده می شد. نه زیر لبی و غیر مستقیم که با صراحت و قاطعیت. البته امکان داشت دولت موقت زودتر از آن سرنگون شود. اما، احتمالاً، ترقی - خواهان فعلاً دچار اینهمه تشتت و سردرگمی نبودند.

من در مذاقت و حسن نیت بازرگان و امثال او تردید ندارم. اما این بساط انحصار طلبی و "مکتب گرایی" از کجا شروع شد. نه اینکه اگر دولت موقت نبود، پدید نمی آمد. نه. ولی دولت موقت با محافظه کاری،

وسایله‌ای برای آغاز و "مشروعیت" آن شد. اکثریت مردم کاری را که بازرگان می‌کرد، به دیده قبول می‌نگریستند چون به او اعتماد داشتند. ولی رندان نیز در وسیله ساختن دولت موقت کوتاهی نکردند.

پس از آن انقلاب پرشور، چگونه شد که هیات دولت موقت فقط نمایندگان جناح‌هایی خاص از مبارزان گردید و همان خاصیت محدود راهم به سرعت از دست داد. متصدیان درجه دستگاه نخست وزیری کارمها و تشکیلی مکتبیون از غیر آنها را آغاز کردند. ظلم و بی‌اعتنایی به قانون و کشتار و انکار حقوق دیگران از چه زمان شروع شد. پاکسازی های غیر معقول ادارات (که حالا می‌گویند پاکرانی بوده است!) و شکل‌گیری انجمن‌ها و شوراهای به اصطلاح اسلامی چطور* . آشوب ملی کردن نه‌سای

* این موضوع پاکسازی می‌رود که به صورت ترجیح‌بند هر بحث و مقاله راجع به اوضاع این یکی دو ساله درآید. به راستی هم که مظهر ظلم و بی‌توجهی به حق و حقوق انسانی و فردی بوده است؛ یک تراژدی کامل اجتماعی و اداری. نشانی بر پیشانی جمهوری اسلامی که متأسفانه افتخار آمیز نیست و زدودن آن به زحمات طاقت‌فرسا احتیاج دارد. عده‌ای اهمیت دستگاه دولت را خیلی دست‌کم گرفته بودند. شاید هم برآورد خیلی زیادی از آن داشتند!

بخشنامه اخیر آقای نخست‌وزیر دایر برآماده به خدمت تلقی کردن و پرداخت بخشی از حقوق کارمندان که بدون هیچ نوع حکم و رسیدگی دریافتی آنها قطع شده است (به نقل از "انقلاب اسلامی" ۲۷، اسفند)، قدم مثبتی است در جریان قسمتی از اشتباهات سهمگین گذشته. اما این بخشنامه، موارد ابهام و تناقض قانونی متعدد دارد که فرصت جداگانه‌ای برای بررسی می‌طلبید. اجمالاً آنکه:

مطابق بند ۳، "در صورت صدور حکم از طرف دادگاه صالحه مبنی بر انفصال دائم" این نوع کارمندان، "آنها ملزم به استرداد کلیه وجوه دریافتی خواهند بود". در صورتی که اگر پذیرفته می‌شود که حقوق عسده‌ای خلاف قانون و بدون مجوز و تشریفات قانونی قطع شده است، چطور حکم احتمالاً دادگاه‌های بعدی عطف به سابق می‌گردد. البته که حکم دادگاه - های قانونی از زمان صدور مجری است. اما قطعاً و قانوناً ناظر به گذشته نمی‌تواند باشد. از طرف دیگر، چرا حالت آماده به خدمت (یعنی پرداخت اصل حقوق تا شش ماه و من بعدنیمی از آن). اگر حقوقی بدون مجوز و ترتیبیاتی

ناسنجیده، بساط شرکتها و کارخانجات خدماتی و تولیدی را از هم پاشیدن و اراده افراد را فراتر از قانون قرارداد در چاه و قاتی شکل گرفت. عکس العمل دولت موقت، بجز مقداری نصیحت و موعظه، چه بود. من منکر نیستم که شخص بازرگان و همکاران او در نهان جلوی بسیاری از زیاده روی های نابودکننده را گرفتند. اما آنچه که با مراحت و قاطعیت به عنوان برنامه عمل، در کوتاه مدت و دراز مدت، (یعنی آنچه از لحاظ اجتماعی و تاریخی ملک و ملت را بکار آید) مطرح گردیده باشد، چه بود؟

این شیوه کدخدای منشانه هنوز هم در صاحب منصبان دولت موقت و روزنامه آنها ادامه دارد. هنوز هم کسی نمی فهمد که برای اداره جامعه منجزا و بدور از حرفهای کلی، چه برنامه ای منظور است. تکلیف مالکیت چیست. بندج خوب است یا نادرست، تکلیف تجارت خارجی و ملی کردن آن کدام است و سایر مسائل.

آیا این درست است که در مقابل به چاپ وابسته، تقریباً همان شیوه ای را بکار ببریم که آنها بدون منطق و اخلاق به تمامی بکار می برند: هتاک و تهمت زنی و قلب حقایق. آیا روزنامه ما باید ارگان حمله به "روستا مه" و شوروی و اقماران باشد. هر خبر و مقاله انتقادی راجع به آنها از هر ماخذ - به صرف مخالف بودن - با تیترا درشت چاپ شود. مسلماً در این شیوه، ما حریف آنها نیستیم و معرکه را خواهیم باخت. نهایت آنکه، به جای طرح مطالب و مباحث جدی، اوقات به هتاک و حکومت آن صرف خواهد شد.

قانونی قطع شده، چرا عاقلانه دولت در مدعیان اشتباه است، فقط قسمتی از حق را می پذیرد.

همچنین، بخشنامه تاکید دارد بر آن دسته از کارمندان که از زمان لایحه پاکسازی و اطلاعات و ملحقات بعدی آن بدون مجوز از کار برکنار شده اند. تکلیف آن گروه زیادی که از زمان انقلاب تا وضع لایحه پاکسازی مذکور به چنین سرنوشتی گرفتار شده اند چیست؟ از سوی دیگر، بخشنامه می گوید که در موسسات غیر مشمول قانون استخدام کشوری نیز چنین افراد به حالت آماده به خدمت در می آیند. اگر در اساسنامه ها و مقررات استخدامی این قبیل موسسات حالت آماده به خدمت پیش بینی نشده باشد تکلیف چیست؟ آیا یک بخشنامه می تواند تکلیف قانونی ایجاد کند؟ و اساساً مبنای تعیین حقوق آماده به خدمت چه خواهد بود؟

آیا هنوز هم "انحصارگری" بایده آن حد باشد که، جز نویسندگانی
معدود، دیگران را به صفحات روزنامه، ما را هی نباشد؟ این است معنای
آزادخواهی؟ آخر محافظه‌کاری و ملاحظه‌کاری و تقیدات "مکتبی" تا به کجا
وقتی که حتی روزنامه، حزب حاکم و دیگر روزنامه‌های متعلق به بنیاد
نیز عید نوروز را به صورتی تبریک می‌گویند، چطور است که آخرین شماره،
سال روزنامه، اینان حتی اشارتی هم به آن ندارد.

دیگر سا زمانها و ارگانهای ترقیخواهان (مثلا جبهه ملی) نیز
وضعی بهتر از این ندارند. بالاخره بایده این جریان را کسی خاتمه دهد
که تا مادر "اپوزیسیون" هستیم، گل کنیم و روزنامه‌ها و اعلامیه‌های ما
دست به دست گردد، اما به مجردی که به مسؤولیت و اداره نزدیک شدیم
شقاقتها و انشعابها و اختلافات شروع شود. بالاخره باید روزی بسه دور
شعارها و هدفهای مشخص گردانیم. البته، آزادی و استقلال و حاکمیت ملی
و دیگر شعارهای کلی ظاهر فریب را همه دوست دارند. مهم آنست که روشن
کنیم اینها را به مدد چه شیوه‌ای در اداره، جامعه تضمین می‌کنیم.

روش غالب در نیروهای ملی این بوده است که تا آنجا که بشود،
به خاطر وحدت و جلوگیری از بروز اختلاف، فعلا شعارها کلی و کاذب باشد.
ولی این اشتباه است. وحدت هم نیست. همانطور که بارها در قدرت و
نزدیک به قدرت آزموده‌ایم. آن وقت است که دسته‌بندی‌ها آغاز می‌شود و
دامنه شقاق و نفاق کار را به شکست و درماندگی می‌کشاند.

بالاخره نیروها و گروهها و قشرهایی که بالقوه با ما هستند،
روشنند. چپ وابسته با ما نیست و در هیچ شرایطی نخواهد بود. چپ افراطی
به ذات خود نمی‌تواند با ما باشد. بیش از اندازه هم نباید نگران جوانان
پرشور آرمانی بود. بالاخره اکثریت تا مآنها که حسن نیت دارند، وقتی
که به تدریج پخته‌تر شدند، به شرط آنکه ما نیروهای بالقوه خود را بالفعل
نیز متشکل کرده باشیم، به جانب ما معطوف خواهند شد.

این رودربایستی و ملاحظه‌ی چپ است که بایده معدوم گردد. هرچه
زودتر این حجاب دریده شود، بهتر. دامی است که تارهای آن را ما هرانه
به دور ما تنیده‌اند. مبادا غیر انقلابی، عامل امپریالیسم، غیر مترقی
یا... تلقی شویم. ارزشهای غیر واقعی که به تدریج اما با مهارت در
اذهان فرو برده‌اند*. برخورد قاطع فکری بالاخره و ناگزیر پیش خواهد
این "سنت مالوف" سابقه‌ای دراز دارد. بی‌جهت نیست که چپ ما همسدر

آمد، روش‌ها شناخته شده است. حالا هم در معرض فحاشی و اتها مزن هستیم. مدق هم بود. می‌خواستند پول سیاهش کنند. اما نتوانستند. چون بسا صداقت و شجاعت حظ خود را تعقیب کرد. همان بود که "رفقا" را بالاخره در موضع تدافعی قرارداد.

مهم آنست که از موضع انفعالی به حالت فعال درآئیم. مطمئنا آزادی و پیشرفت و انقلاب واقعی را ترقیخواهان بهتر تضمین می‌کنند. پس چرا ترس و وحشت و تذبذب؟

هدف‌هایی از آن قبیل که در شماره قبل "آرش" عنوان گردید و ذیلا به اختصار تکرار می‌شود، حتی به عنوان برنامه‌ای حداقلی، می‌تواند عامل پیوند و وحدت قاطع ترقیخواهان باشد:

دریدگی و بی‌اخلاقی نمونه است. از همان "از صبا تا نیما" عبارت‌هایی از دونا مه طالبوف را می‌آورم که قریب ۷۰ سال پیش و بلافاصله بعد از مشروطیت نوشته است.

اولی به دهخدا: "... امیدوارم که به زودی تمام پراکندگان وطن باز به ایران برگردند و در عوض مجادله و قتال در خط اعتدال کنار بکنند، یعنی خاریخورند و بار ببرند و کشتی مشرف به فرق وطن را به ساحل نجات بکشند. بدیهی است تا پریشان نشود کار به سامان نرسد. عجیب است که در ایران بر سر آزادی عقاید جنگ می‌کنند، ولی هیچکس به عقیده دیگری وقعی نمی‌گذارد. سهل است اگر کسی اظهار رای و عقیده نماید، متهم و واجبلقتل، مستبد، اعیان پرست، خودپسند نمی‌دانم چه وجه نامیده می‌شود و این نام را کسی می‌دهد که در هفت آسیایک مثقال آرد ندارد، یعنی نه روح دارد، نه علم، نه تجربه، فقط شلول دارد.....

کدام دیوانه در دنیا بی‌پنا عمارت می‌سازد؟ کدام دیوانه بی‌تهیه مصالح بنا را دعوت به کار می‌کند؟ کدام مجنون تغییر رژیم ایران را خلق الساعه حساب می‌کند؟ کدام بی‌انصاف نظم مملکتی را که قانون ندارد و مردمش بیکار و بیچاره و وبال گردن فقر است....."

نامه دوم به انجمن تبریز: "... ایرانی تاکنون اسیر یک‌گاو دوشاخه استبداد بود، اما بعد از این اگر اداره خود را قادر نشود، به‌گاو هزار شاخه رجاله دچار می‌گردد. آن وقت مستبدین به نابالغی ما می‌خندند و دشمنان اطراف شادی‌کنان لاهول کنند. فاش می‌گویم که من این مساله بی‌چون و چرا می‌بینم..."

- ۱ - معیار منافع ایران است .
- ۲ - حفظ تمامیت ایران شرط است .
- ۳ - میزان رای مردم است .
- ۴ - اساس اداره جامعه بر مبنای حکومت قانون .
- ۵ - اقتصاد و اجتماع ملی و نه دولتی .

با آگاهی به ظرافت و هدفها و اعلام جزئیات آن بطور قاطع در برنامه عملی استراتژیک و تاکتیکی، تبلور و تشکل سیاسی خواهد آمد و رهبری همراه با آن، مهم ترسنداشتن و پافشاری بر مواضع و اصول تعیین شده در شرایط و زمان و هر مقابله سیاسی و نظری است. اطمینان باید داشت که اکثریت مردم به دنبال خواهند آمد. آخر مردم خط غالب تمایلات خود را چگونه نشان بدهند؟ اینهمه تجمع آنها و اینهمه استقبال از نشریات و اعلامیه‌های معین اطمینان بخش و کافی نیست؟



مهم به راستی دارا بودن معیارها و ارزشهایی است که همیشه به عنوان راهنما و راهگشا فراراه باشد. دوستی مثالی می‌زد که بسیار پر معناست. چطور می‌شود که گروهی دانشگاهی و نویسنده " مبارز مترقی" از ناشر کلاسی که از این راه میلیونها ثروت اندوخته است، کتاب و با امضا، در برابر دادگاه انقلاب حمایت می‌کنند، اما درصد نا قابلی از این حمایت را - حتی زبانی - از اشخاصی که حقی بزرگ بر فرهنگ و ادب این ملت دارند، دریغ می‌دارند؛ که قبلا مثلا فلان سمت را داشته است، از ریاست دانشگاه فلان آدم فاقد صلاحیت با جان و دل حمایت می‌کنند، اما در یکی از این سمینارها، اعلامیه‌ها، نشست‌های متعدد خود از افرادی، چون دکتر سیاسی، دکتر صدیقی و دیگران که به واقع پایه گذار دانشگاه و دانش‌نو در ایران هستند به خیربادی نمی‌کنند. دکتر قریب و دکتر رفیعی و دکتر افشار نادری که در طب اطفال، دامپزشکی، و مردم شناسی از پیشگامان بوده‌اند، همه فراموش شده‌اند. اما ظاهر فریبانی که وسیله تسلط ارباب، طرد دانشمندان، و نهایتا تعطیل دانشگاهها بوده‌اند، معزز و محترم هستند. سطح تشخیص و شعور و آگاهی و معیارهای اخلاقی و ارزشی چطور تنزل می‌کند. آدمیان حقیر چگونه جرات می‌یابند که بر

۲۵

آرش

من ویر تو ویرنهادهای سیاسی واجتماعی مسلط شوند و بر همه بتازند.
چه کسانی با فرصت طلبی‌های خود وسیله قرار گرفته و به این همه جور و
نابسامانی میدان داده اند؟ آیا جز این است که در شرایط فقدان اصول
و معیارهای پابرجا، آدمها ثابت نیستند و هر لحظه به مازی کوک می‌شوند:
انقلابی نمایی، چپ‌روی، تظاهر، و کوشش در داشتن و جاهت؛ حتی اگر
قلابی و زودگذر باشد *.

با تعظیم در برابر شاعر باستانی این ملت سرفراز و با درود
به روان شهدای راه وطن و آرزوی رفع مشکلات آوارگان جنگ، در ایمن
آخرین روز سال کهنه و اولین عید ملی متعاقب شهادت سربازان وطن،
نوروز و سال نوراصمیمانه تبریک می‌گویم و آرزوی سال بهتر و شادمانه -
ای را دارم.

۱۳۵۹/۱۲/۲۹

« یاد ابیاتی از "گلشن آزادی" ادیب خراسانی افتادم که شاعر
گرانمایه - م. امید - از او در ارغنون به نیکی یاد کرده است :
رفتن چپ و راست شیوه - مستان است پرتوپ زدن رسم تهیدستان است
از راه وطن بزور نه از راست نه چپ "کاین ره که تومی روی به ترکستان است".

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بردار ملامت نگاهت را
خاموشی من زبان گویایی است
یک لحظه به ذهن من قدم بگذار
این سنگ عشق و خون تماشایی است

جواد محبت